

خاطر اعلیٰ حضرت آسودہ!

خاطرات و ناگفتہ‌های دکتر محمد سام کرمانی

وزیر کشور و وزیر اطلاعات و جهانگردی حکومت پهلوی

گفت‌وگو و تألیف: سعید داودآبادی



نشر نازگل

سوشال: سام کرمانی، محمد، ۱۳۰۳ - ۱۳۹۴
 عنوان و نام پدیدآور: خاطر اعلیٰ حضرت آسوده؛ خاطرات و ناگفته‌های دکتر محمد سام کرمانی وزیر کشور و وزیر اطلاعات از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳ / گفت‌وگو و تدوین حمید داودآبادی.
 مشخصات نشر: تهران: نشر نارگل، ۱۳۹۵.
 مشخصات ظاهری: ۶۸۸ ص: مصور.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۹۹-۱۵-۱
 وضعیت فهرست‌بوسی: قیفا
 یادداشت: نمایه.

عنوان دیگر: خاطرات و ناگفته‌های دکتر محمد سام کرمانی وزیر کشور و وزیر اطلاعات از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳.
 مؤلف: سام کرمانی، محمد، ۱۳۰۳ - ۱۳۹۴ - مصاحبه‌ها
 مصنف: وزیران - ایران - مصاحبه‌ها
 موضوع: Interview -- Iran -- Viziers
 مؤلف: ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷
 موضوع: Iran -- History -- Pahlavi, 1925 - 1978
 شناسه: رده‌بندی بادی، خلیلی، ۱۳۱ - مصاحبه‌گر
 رده‌بندی کنگ: DSR1۴۸۶ / ۱۳۱۵ ۱۳۹۵
 رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۰۴۰۹۲
 شماره کتابخانه ملی: ۴۰۰۰۹۱۸



خاطر اعلیٰ حضرت آسوده

خاطرات و ناگفته‌های دکتر محمد سام کرمانی

گفت‌وگو و تدوین: حمید داودآبادی

ناشر: نارگل

صفحه‌آرایی: علی عاشوری | طرح جلد: علی اصغر بیبهقی

نوبت انتشار: یکم؛ تابستان ۱۳۹۶ | شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی و چاپ: افلاک | صحافی: کیا

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۹۹-۱۵-۱ | قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

تلفن مرکز پخش: ۶۶۹۸۹۳۵۶ - ۶۶۹۸۹۳۶۰

www.nargolpub.ir

Instagram: @nargolpub | Telegram: @nargolpub

فهرست

۹	مقاله حمید داودآبادی
۱۹	گفت وگویی علی رحیم کمره‌ای با دکتر محمد سام
۵۹	گفت وگویی حمید داودآبادی با دکتر محمد سام
۳۹۱	محمد سام از نکات پرو رثابت مقام امنیتی ساواک
۴۰۳	محمد سام در اسناد لایحه جاسوسی آمریکا
۴۰۹	محمد سام در اسناد ساواک
۴۳۱	محمد سام در مطبوعات
۴۶۱	پیوست‌ها
۵۱۹	اسناد و عکس‌ها
۶۱۷	نمایه

مقدمه حمید داودآبادی

واخر اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۶، کشور در تب و تاب برگزاری هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری بود و دولت سازندگی آخرین روزهای خود را سپری می کرد.

آن روزها سردییر، مجله تخصصی «۱۵ خرداد» ویژه اسناد انقلاب اسلامی را بر عهده داشتیم. محل کارم در کوسه ای از محوطه بزرگ کاخک «امیر هوشنگ دولوقاجار»^(۱) در خیابان دکتر علی شریعی (ش میران) نرسیده به میدان تجریش قرار داشت. از نظر فرم، این ساختمان کهن، به کاخ بسیار شبیه بود ولی به لحاظ وسعت اندک، در برابر کاخ هایی همچون نیاوران، سعدآباد، گلستان و... «کاخک» به نظر می آمد!

در مورد دولوقاجار هم روایات بسیاری بر سر زبان ها بود. از جمله این که او تاجر بزرگ تریاک در حکومت پهلوی بوده است؛ که البته رحمان خود به آن نیز خواهد پرداخت.

یکی از روزها که در دفتر خود سرگرم بررسی مقالات برای انتشار شماره آینده فصل نامه بودم، زنگ تلفن به صدا درآمد. آن سوی خط، آقای «علی رضا کمره ای»^(۲) بود که خواست بروم پیشش. در بدو ورود به اتاق، متوجه حضور مردی مسن و قد کوتاه شدم، فردی که چهره اش در همان اولین برخورد، احترام انسان را برمی انگیزخت. آقای کمره ای او را معرفی کرد و گفت:

"ایشان آقای دکتر محمد سام، وزیر کشور و وزیر اطلاعات زمان شاه هستند."

جا خوردم. ناخواسته در چشمانش خیره شدم، مجدداً برخاستم و با او دست دادم. تا آن روز - و حتی تا امروز - حتی یک عضو حکومت پهلوی، آن هم نه زیر! را از نزدیک ندیده‌ام، چه برسد با او دست بدهم! نه این‌که بخواهم او را ببینم، اصلاً! بلکه بنا به نوع کارم و این‌که همواره دنبال خاطرات و ناگفته‌ها دربارهٔ وقایع و شخصیت‌های مختلف سیاسی بوده‌ام، برایم بسیار جذاب و مهم آمد.

آقای کمره‌ای گفت: "من صحبت‌های مقدماتی را با ایشان انجام داده‌ام، قرار بر این شده که خاطرات ایشان را از دوران کودکی تا دوران وزارت و تا پیروزی انقلاب بگیریم..."

در دل حسرت خوردم. به آن که قرار است مقابل او بنشیند، خاطرات و ناگفته‌هایش را بشنود و ضبط کند. تا این در بین صحبت‌های آقای کمره‌ای شنیدم: "کسی که به نظر من رسید می‌تواند، این‌جا خاطرات ایشان را بگیرد، شما هستید آقای داودآبادی!"

شوکه شدم. جا خوردم. باورش برایم کاملاً غیرممکن بود که من باید مقابل یک وزیر بنشینم و کاملاً دوستانه و نه بازجویی و بازخواست‌گر! خاطراتی را که شاید برای اولین بار و چه بسا تنها بار برای کسی می‌گوید، بشنوم. مرکز اسناد انقلاب اسلامی که مأموریتش ثبت و ضبط است و ربط با انقلاب اسلامی است، در آن برهه فقط به گردآوری خاطرات انقلابیون و مبارزین زمان شاه توجه داشت و همه‌روزه تعدادی از آن‌ها به استودیوی آن‌جا آمده و خاطرات‌شان ضبط و ویدئویی می‌شد.

متأسفانه مسئولین امر، برای خاطرات و ناگفته‌های دکتر محمد سام ارزشی قائل نشدند و نپذیرفتند که خاطرات یک وزیر حکومت پهلوی را ولو برای حفظ

و بایگانی در آرشیو تاریخ شفاهی اسناد انقلاب اسلامی، ضبط و ثبت کنند. بنابراین، بر آن شدم تا شخصاً خاطرات ایشان را ضبط کنم که در طی پنج جلسه گفت‌وگوی مان حدود چهارده ساعت طول کشید.

به دلایلی بی‌معنی و غیر قابل توجیه! قریب بیست سال این خاطرات بکر و ناب ماند تا امروز که مقابل چشمان شما است و دکتر سام نیست که ببیند!

طاهر دکتر محمد سام برای بازپس‌گیری اموال خویش - به‌خصوص خاشارش در قطریه که می‌گفت از حقوق شخصی خود خریده و ربالی از بیت‌المال برنداشتن است - آمده بود. البته او بیشتر از خانه، دنبال دفترچه‌ای بود که می‌گفت یادداشت‌ها و خاطرات گذشته‌اش را در آن نوشته و همین‌طور آلبوم عکس خانواده‌اش که برایش بسیار اهمیت داشت.

با وجودی که درباره شخصیت آقای محمد سام کاملاً خالی‌الذهن بودم، ولی توضیحات و کمک‌های آقای کامی، ایم راهنمای بسیار خوبی بود تا گفت‌وگو با ایشان را پیش ببرم. روزی که قرار مصاحبه داشتیم، دکتر سام از شهریار کرج که خانه پدرزن و محل سکونتش به، می‌آمد تجریش تا خاطراتش را بازگوید. کم‌کم احساسم این شد که او شاید به بازگویی این خاطرات نیاز دارد. انگار دردی سخت در سینه‌اش سنگینی می‌کرد و ولی بار بود که کسی بدون این‌که نگاه متهم و بازجویی به او داشته باشد، همان‌طور که او صادقانه خاطراتش را می‌گوید، او نیز صادقانه بشنود و برایش جذاب و ارزشمند باشد. شاید به همین دلیل بود که هیچ‌وقت به خود اجازه ندادم به - باطبات و برخورد های او، به چشم بی‌صدافتی، ریا و تزویر نگاه کنم؛ و همواره برایم فردی بسیار سخت‌کوش و معتقد به اعتقادات مذهبی و سنتی خودش به نظر می‌آمد. به‌خصوص وقتی که بایکی از مبارزین فعال زمان شاه درباره دکتر سام صحبت کردم، بدون این‌که بگویم او به ایران بازگشته و مشغول ثبت و ضبط خاطراتش

هستم، تا نامش آمد، آن بزرگوار گفت که در زمان مبارزه، روی شخصیت‌ها و وزرای حکومت شاه تحقیقات و شناسایی‌های بسیاری انجام داده بودند، از جمله دکتر محمد سام وقتی که وزیر کشور بود. او می‌گفت که در تحقیقات خود به این رسیده بودیم که سام فردی مذهبی است و نقطهٔ سیاهی در دوران مس‌آیتش نداشته است، برای همین نسبت به او حساسیتی نبود و کاری به کارش نداشتیم!

شخصیت محمد سام، برایم بسیار جالب و جذاب آمد. آن قدر که در طول مصاحبه سعی می‌کردم به خود بقبولانم که این مرد قد کوتاه که به قول قدیمی‌ها نصفش زیر زمین است! روزی یکی از رجال حکومت پهلوی بوده است. حکومتی که با انقلاب اسلامی بهمن ۱۳۵۷، تعدادی از سران، وزرا، مقامات لشکری و کشوری و دستگاه کاران آن، مقابل جوخه‌های اعدام قرار گرفتند. آن روزها عده‌ای که هوا را سی‌شالی خراب بود، دریافتند که این، سرنوشت محتوم خدمتگزاران دیکتاتورها در این تاریخ بوده و هست! همان‌گونه که «محمدرضا پهلوی»، با فرار خود و خانواده و به غارت بردن بیت‌المال، مُزد سال‌ها خوش‌خدمتی را کف دست آن فرار دادم سرب داغ شد تشکر شاهانه‌ای که از سلاح انقلابیون بر سینهٔ آنان نشست

...

یکی از نکات بسیار جالب در طول مصاحبه این بود که: در مجلس این‌که صدای اذان از بلندگوها پخش می‌شد، دکتر محمد سام، وزیر کشور و وزیر اطلاعات و جهانگردی حکومت پهلوی و عضو سابق سازمان فراماسونری (۳) عذرخواهی می‌کرد، سریع برمی‌خاست وضو می‌گرفت و سراسیمه به طرف نمازخانه می‌دوید و خود را به صف اول نماز جماعت می‌رساند!

با وجودی که این حرکت برایم بسیار عجیب می‌آمد، ولی هیچ‌وقت نتوانستم به خود بقبولانم که او دارد ریا می‌کند یا ادا درمی‌آورد! چون او هیچ نیازی به

این که من درباره اش تصور خوبی کنم، نداشت. شاید علتش این بود که در کل زمان مصاحبه، ولو یک بار، درباره چگونگی بازپس گیری اموالش سؤال و یا درخواست کمک نکرد.

جالب تر زمانی بود که به او گفتم: "آقای دکتر! یک نکته برای من خیلی جالب است؛ من یک جوان حزب اللهی پرادعا و جبهه رفته هستم، و شما وزیر حکومت پهلوی طاغوت و فراماسونر بوده اید، به محض این که اذان می دهند، شما می روید و می روید صف اول نماز جماعت، ولی من می نشینم این جا، ناهار را می خورم و بعد از این که سیر شدم، نمازم را می خوانم." نه سندان و نه آماج داد. سکوت تنها جوابش بود!

یکی از روزها، همراه با دکتر سام در محوطه سرسبز و انبوه درختان سربه فلک کشیده (که متأسفانه امروز هیچ کدام از آن درخت های کهن سال وجود ندارند و جای خود را به تیر آهن و سازه های مدرن داده اند) قدم می زدیم. ایشان با تعجب به محوطه کاخ نگاه می کرد راه حسرت می کشید. نگاه او برایم خیلی جالب و مهم آمد. وقتی از او پرسیدم: "حدود بیست سال پیش شاید شما آمده بودید این جا. آن روز کاخ دولو بود و برای خدمت برو بیایی داشت و شما هم که وزیر بودید. الان، باور می کنید که من، کسی که آن روزها ده پانزده سال بیشتر نداشتم، امروز مقابل شما هستم و در همین محوطه، خاطرات تان را از حکومت سرنگون شده شاه می پرسم و شما هم بازگویی کنید؟" و او فقط نگاهی انداخت و سری تکان داد که پر بود از پاسخ های تلخ از گذر عمر و عبرت های تاریخ.

به درون خانه ای ویلایی با سقف شیروانی در گوشه شمالی کاخ که رفتیم، آن جا را با نگاه کنجکاوش خوب برانداز کرد و گفت: "این جا دفتر کار شخصی امیر هوشنگ دولو قاجار بود."

جالب این بود که ایشان برای اولین بار به آن جا قدم می گذاشت. پنداری هنوز دولو قاجار در اتاق کار خود در طبقه دوم نشسته و هیچ کس حق ورود به حریم خصوصی اش را ندارد!

مقابل در ورودی ساختمانی که محل زندگی دولو بود، بر روی زمینی برجسته، استخر زیبایی محصور در چمن وجود داشت. با آقای سام بر روی صندلی های کنار استخر که از همان دوران باقی مانده بود، نشستیم. برخاست، آرام و با طیننه در کنار استخر قدم زد. در ضلع شمال شرقی استخر ایستاد. کنارش که رفتم، چراغی که بالای تیرک برق قرار داشت اشاره کرد و گفت: "دولو با شاه خیلی سر و سر و راه گاهی برای عیش و نوش به این جا می آمد. ولی یک بار اتفاقی افتاد، دیدار شاه پیش را به این جا نگذاشت. دولو تعریف می کرد: «یک شب شاه آمد. بود خانه من. کنار استخر نشسته بودیم و غرق در کیف و شادی خود بودیم. ناگهان لامپ بالای این چراغ ترکید. شاه خیلی ترسید. آن قدر که برخاست و با عصبانیت این چراغ را ترک کرد و رفت. از آن شب به بعد هر چه به شاه اصرار کردم تشریف بیارید خانه من، ده، می گفت: دیگر به هیچ وجه پایم را آن جا نخواهم گذاشت.»

سام آرام آمد و نشست روی صندلی های فای بوزن کنار استخر، حالتی خاص به خودش گرفت، ولی ترجیح داد سکوت کند. اینجایی بی معنا زدم و گفتم: "حتماً شاه آن شب روی یکی از همین صندلی ها نشسته بوده که امروز من و شما در کنار هم این جا نشسته ایم."

کمی در جای خود تکان خورد و نفس عمیقی کشید. برخاستیم و رفتیم تا ادامه گفت و گور را در پیش بگیریم.

وقتی قرار شد درباره عضویتش در سازمان فراماسونری سؤال کنم، به راحتی پذیرفت که همه چیز را بگوید و این برای من بسیار عجیب آمد. وقتی گفتم: "شما نمی ترسید به عنوان یک عضو فراماسونری خاطرات خود را بگویید؟"

گفت: "نه، من هیچ مشکلی ندارم، تعریف می‌کنم."
ولی یک شرط غیررسمی گذاشت و آن این‌که: «شما هر سؤالی که درباره فراماسونری پرسید، من هر آن‌چه را که بدانم پاسخ خواهم داد.»
و این بدان معنا بود که اگر سؤال جزئی پرسید، پاسخ خواهم داد و از پاسخ دادن به سؤالات کلی معذورم! که همین شیوه را نیز در پیش گرفت و صد البته محتاط و دست‌به‌عصا از فراماسونری گفت.

- رن: من مصاحبه کاملاً اتفاقی بود، نشد که تحقیق بیشتری درباره فرما ربری بکنم تا از ایشان پاسخ و توضیح بهتر و بیشتری بگیرم. متأسفانه به علت سفر یک‌باره‌اش به آمریکا، این قسمت از مصاحبه تقریباً ناتمام ماند.

دکتر محمد سام از قدرتش شناخته شدن ابا داشت که وقتی تعریف کرد گاهی در اطراف پارک نیاوران پیاده‌روی می‌کند و چندتایی از وزرای حکومت شاه را دیده است، می‌گفت که سعی دارند شناخته نشوند و حتی از سلام و علیک با هم خودداری می‌کنند و فقط از کنار هم می‌گذرند. ظاهراً آن ایام پارک نیاوران پاتوق مهره‌های جامانده یا بازگشته حکومت پهلوی در ایران بوده است که آقای سام از شهریار کرج به آن‌جا می‌آمد تا قلم بردارد!

نمی‌دانم، شاید به لحاظ این‌که در تربیت خان‌دگی و بی‌محرمتی بارآمده بود، همواره به جای واژه «من»، از «ما» استفاده می‌کرد و حتی افعال را هم جمع می‌بست! البته برای راحت و روان شدن گفت‌وگو، و مشخص شدن نقش شخص او در حوادث و اتفاقات، ضمیرهای جمعی را که به کار می‌برد به اول شخص تغییر دادم!

در طول آشنایی کوتاه مدت و مصاحبه با ایشان تا امروز، به خود اجازه نداده‌ام درباره شخصیت او قضاوت کنم، چون هر آن‌چه جستم و یافتم، به جز دو سه مورد مثل اظهارات «پرویز ثابتی» (۴) - مقام امنیتی ساواک (۵) - که آن هم بسیار

جای تأمل دارد و به نظر از روی بغض و کینه قدیمی است، چیزی نیافتم که از او شخصیتی منفی و فاسد در ذهن خود بنا کنم. البته شیفته‌اش هم نشده‌ام؛ ولی همواره برایم به عنوان فردی سخت‌کوش که از مبصری کلاس شروع کرده و تا معاونت آموزش و پرورش و وزارت‌های کشور و اطلاعات پیش رفته است، مطرح بوده و هست. این‌ها همه فقط حاصل تلاش خودش بوده است. نسبتش با هزار فامیل! شاید یکی و چه بسا تنها وزیر حکومت پهلوی باشد که این‌گونه بوده است و البته عمر وزارتش هم بسیار کوتاه بوده و کاملاً از طرف حکومت خارج و حذف گردیده است.

دکتر سام دریا سرایش از ایران و زندگی‌اش در آمریکا، با بغض تعریف کرد که فقط به خاطر این که حاضر نبود تابعیت آمریکایی بگیرد، چندین سال مجبور بوده در رستوران‌های ظریف و بی‌کیفیت زندگی کند بدون این که خانواده‌اش بفهمند، یا این که وزیر کشور یک حکمت غلط با هشتصد دلار دارایی از کشور می‌گریزد و خود را به آمریکا می‌رساند و پس از سه سال وقتی به کشور بازمی‌گردد، مجبور شده است در زیرزمین خانه پدر همسرش در شهر یارکرج زندگی کند.

متأسفانه نمی‌دانم چرا آن روزها تنبلی که در ایشان هیچ عکسی نگرفتم! آن هم من که دوربین عکاسی همدم و همراه همیشگی‌ام حتی در میدان جنگ بوده است! قطعاً این از نقاط ضعف بسیار مهم این کتاب محسوب خواهد شد.

بدون شک شما نیز پس از خواندن این خاطرات، متوجه خواهید شد که تکبر و ریا و تزویر، بزرگ‌ترین عامل سرنگونی حکومت پهلوی بوده است. زن‌بارگی شاه، مصرف مشروبات الکلی و در عین حال ریا و تظاهر به مسلمانی با زیارت حرم حضرت امام رضا (علیه السلام) آن هم با حجاب، کشور را ملک شخصی خویش دانستن و خود را سایه خدا بر زمین پنداشتن، غارت بیت‌المال، پروبال دادن به خانواده و مفسدین، از همه مهم‌تر سرکوب مؤمنین به بهانه این که

«اگر شاه که مسلمان و شیعه است برود، کمونیسم و بی‌دینی مملکت را خواهد گرفت»، علل اصلی سقوط شاه و خاندانش بود.

دکتر محمد سام پس از آن که موفق نشد اموال مصادره‌شده خود را از دادگاه انقلاب اسلامی و بنیاد مستضعفان پس بگیرد، به یک‌باره ایران را ترک کرد و به آمریکا بازگشت و دیگر خبری از او نشد که نشد. متأسفانه با وجود تلاش‌های بسیاری که برای یافتن رد و نشانی از دکتر محمد سام طی حدود پانزده سال گذشته انجام دادم، هیچ موفقیتی عایدم نشد. اما نمی‌دانم چرا به ناگاه، غروب روز چهارشنبه ۱۸ فروردین ۱۳۹۵، به دلم افتاد که دکتر سام فوت کرده است. با مراجعه به سایت است و جوی اموات بهشت زهرا (سلام‌الله‌علیها)، نام او را جستیم که در کمال تأیید و تعجب، با مشخصات او مواجه شدم.

صبح روز جمعه ۲۰ فروردین، هنگامی که برای زیارت دوستان شهیدم به بهشت زهرا (سلام‌الله‌علیها) رفته‌ام، در قطعه ۳۰۲ ردیف ۱۰۴ شماره ۵۱، سراغ قبر مردی رفتم که آرزو داشتم تا یک بار دیگر ببینمش و حداقل نسخه‌ای از خاطرات آماده انتشارش را به او امانت بدهم. او را نیز بر صفحه اول آن، چند خطی برابیم به یادگار بنویسد.

ظاهراً مردادماه سال ۱۳۹۴ دکتر سام به همراه خانواده خود به ایران می‌آید تا به بستگانش سر بزند. دو هفته از این سفر به آن نگاشته بود که ایشان به دلیل کهولت سن (۹۱ سالگی) جان به جان آفرین تسلیم می‌کنند. سرانجام در خاک وطن آرام می‌گیرد و در بهشت زهرا (سلام‌الله‌علیها) دفن می‌شود.

در هنگامه‌ای که سرگرم تصحیح نهایی خاطرات دکتر محمد سام‌م، حضور بر سر مزار او برابیم شوکه‌کننده بود! اصلاً نمی‌دانم احوال خودم را چگونه بازگو کنم! از ته دل ناراحت شدم و برای آمرزشش فاتحه خواندم.

بعید می‌دانم شما هم با خواندن خاطرات مهم و ناگفته دکتر محمد سام، همین احساس امروز من را پیدا نکنید!

در این جا واجب می‌دانم از همه کسانی که هر یک به نحوی در به سرانجام رسیدن این کتاب یارم بودند، تشکر کنم. از:

زنده یاد دکتر «محمد سام کرمانی» که به من اعتماد کرد و کاملاً صادقانه، خاطرات خویش را برایم باز گفت و در هیچ جای گفت و گو، از پاسخ طفره نرفت یا از سیر خاطره‌گویی منحرف نشد.

آقای «علی رضا کمره‌ای» که ضمن اطمینان به من، ثبت این خاطرات را به بند، واگذار کرد و همچون گذشته، راهنما، مشوق و پشتیبان خوبی برایم بود و هست.

همسر من «سید حسینی» که زحمت تایپ متن گفت و گوها را به دوش کشید.

خانم «فاطمه کریمی» که حرف‌های نوارهای مصاحبه بیش از ده سال، لطف بسیار بزرگی به من کرد.

آقای «بهرز طیرانی» که در تهیه کتاب مساعدت بسیاری نمود. حجت الاسلام والمسلمین «سعید فخرزاده» که لطف کرد و بسیاری از اسناد را در اختیارم قرار داد.

دوست عزیزم آقای «اسماعیل دانش‌پژوه» برای کمک ارزشمندی که کرد. پایگاه‌های اینترنتی «سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران»، «پژوه» و «ویکی‌پدیا» که در تهیه پیوست‌ها، از آنان بهره‌مستم. دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری که اجازه داد از اسناد این مجموعه استفاده کنم.

و همه کسانی که در تکمیل این کتاب، به نوعی یار و یاورم بودند.

تابستان ۱۳۹۵

تهران - حمید داودآبادی

Email: davodabadi@gmail.com